بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 14 بهمن 1396.

خب در مورد آیه دومی که در مورد طلاق در سوره نساء صحبت کرده است صحبت می کردیم این آیه و آیه بعدی اش که به هم مرتبت هستند را بخوانم

الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلاَّ أَنْ يَخَافَا أَلاَّ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿229﴾

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

خب در مورد این آیه بحث را در جلسه قبل شروع کردیم. در مورد این آیه بحث های خیلی مفصلی هست که بحث های عمده اش که نسبتا نکات شاید تازه تری داشته باشد به آن می پردازیم. در مورد أو تسریح باحسان بحث بود که مراد از تسریح باحسان چیست. یک معنا این است که مراد از تسریح باحسان طلاق ثالث هست که در روایتی از پیغمبر هم نقل شده است. یک معنای دیگر این است که مراد از تسریح باحسان این است که زن را در ایّام عدّه به آن مراجعه کنند مرد تا اینکه عده تمام شود و زن از حباله زوجیّت مرد خارج شود. حالا این دو معنا کدام یک از این دو معنا ظاهر آیه هست؟ ... در تفسیرش می گوید که هر دو با ظاهر آیه سازگار است ولی چون روایتی از پیغمبر وارد شده است این روایت معیّن معنای عرض کنم این است که مراد طلاق ثالث هست. حالا روایتش را بعد می خوانم. علامه طباطبایی ایشان می فرمایند که ظاهر آیه این است که مراد طلاق ثالث هست. بحث کوتاهی در این مورد هست که نقل می کنم در موردش صحبت می کنم. جسّاس می گوید آن خبری که در این زمینه وارد شده است ثابت نیست ظاهر آیه هم این است که مراد این است که مراد از تسریح باحسان این است که زن را در عده به آن مراجعه نکند چهار وجه برایش ذکر می کند. فخر رازی هم با چهار وجه می گوید همین معنا را می خواهد اثبات کند که یک وجهش مشترک است مجموعا هفت وجه در کلام جسّاس و فخر رازی برای اثبات این که ظاهر آیه این معنا هست خارج شده است. البته فخر رازی می گوید که اگر روایت ثابت شود بحثی نداریم ولی بر فرض عدم ثبوت روایت و این که بخواهیم عمل به ظاهر آیه کنیم ظاهر آیه با این روایت همسان نیست. جساس هم که اصلا می گوید که روایت ثابت نیست. جساس حنفی است حنفی ها خیلی کم روایت برایشان ثابت می شود. اصلا تیپ چیزی شان.... هستند معروف است می گویند ابو حنیفه گفته بوده است که بر من پنجاه روایت بیشتر ثابت نشده اس.ت خیلی روایت هایی که برایشان معتبر است کم است ولی روش هایی مثل قیاس و استحسان و رأی و این مصالح مرسله و این جور روش ها بیشتر عمل می کنند. خب اینها را یکی یکی در موردش صحبت کنیم مرحوم علامه طباطبایی عبارتشان این است من عبارت ایشان را می خوانم ایشان می فرمایند که المراد بتسریحها باحسانٍ ظاهرا التخلیه بینهم و بین البینونه و ترکها بعد کل من التطلیقتین العولیین حتی تبین بانقضاء العده. و ان کان الاظهر انّه التطلیقه الثالثه. کما هو ظاهر الاطلاق فی تفریع قوله فامساک الی آخر. عبارت قشنگی نیست. اول می گویند ظاهر آن معنا است هر چند اظهر معنای دیگر است خیلی عبارت لطیفی نیست. اول باید بگویند یحتمل کون المراد بتسریح باحسان التخلیه بینها و الاظهر معنای دیگر. کما هو ظاهر الاطلاق فی تفریع قوله فامساکٌ و علی هذا فیکون قوله تعالی بعد فان طلّقها بیانا تفصیلیا للتسریح بعد بیان الاجمالی. المیزان چاپ جامعه مدرسین جلد 2 صفحه 233. ایشان تعبیرشان این جور هست کما هو ظاهر الاطلاق فی تفریع قوله فامساکٌ. این عبارت کوتاه را ایشان بیان کرده اند و توضیح نداده اند ظاهر اطلاق از چه جهت. حالا من یک وجهی ذکر می کنم شاید مراد ایشان این وجه باشد. ببینید الطلاق مرّتان آنهایی که می گویند مراد این است که در عرض کنم این هست که بعد از طلاق در ایّام عده مراجعه نکند تا عده سپری شود. مرادشان این است که بعد از طلاق اول یک همچین حقی وجود د ارد بعد از طلاق دوم هم یک همچین حقی وجود دارد. مرحوم علامه طباطبایی می خواهند بفرمایند ظاهر این آیه این است که این حق تخییری بعد از طلاق دوم تازه می آید. معنایی که شما معنا می کنید معنایش این است که بعد از هر طلاقی شخص اختیار دارد مراجعه کند امساکٌ بمعروف اختیار دارد مراجعه نکند تسریح باحسان. این حق تخییری بعد از طلاق دوم که نیامده است. در هر دو طلاق هست. بنابراین این ظاهر تفریع این است که حقی است که بعد از طلاق دوم می آید. آن حق چیست؟ آن حق این است که می تواند طلاق سوم را بدهد می تواند نه طلاق سوم را ندهد و زندگی اش را بکند خوش و خوب. بنابراین آن که این حق بعد از طلاق دوم حاصل می شود حق طلاق سوم است. و بنابراین آیه ظاهرش این معنا است. اطلاق قضیه اقتضا می کند که عرض کنم خدمت شما که این تخییر ببینید

جمله دال بر یک مفهوم هست. کأنّه می گوید که یک حقی را دارم می گویم که این حق بعد از طلاق دوم حاصل می شود. این که مفهومش از اطلاق استفاده می شود اصلا. چرا مفهوم دارد به دلیل این که می خواهد بگوید که من دارم یک حقی را بیان می کنم که این حق قبلا نبوده است و بعدا آمده است. این مطلب را مرحوم نائینی در بحث مفهوم شرط هم متذکر شده اند ایشان می گوید که وقتی ما می گوییم ان جاء زیدٌ فاکرمه، این «ف» تفریع به برکت اطلاق دالّ بر مفهوم است. چطور؟ اطلاق قضیه اقتضا می کند که تفریع جزا بر شرط به نحو

یعنی در واقع اگر شرط نباشد جزا نباشد. اطلاق اقتضای این معنا می کند. البته کأنّه این جمله الطلاق مرّتان فامساکٌ بمعروف به منزله یک جمله شرطیه است. یعنی ان طلّقتموهنّ مرّتین کان لکم الخیار فی الامساک بالمعروف و التسریح باحسانٍ. این جمله شرطیه دلالتش بر مفهوم به اطلاق هست. این باید مراد ایشان این باشد. خب عرض کنم خدمت شما این ظاهرا ولی به نظر می رسد که این مقدار بیان کافی نیست برای اثبات مطلب. چون کلمه «ف» یک مورد یک به اصطلاح مفادش همین مفادی است که ایشان بیان می کنند و در واقع یک نوع تفریع بر ان طلّقتموهنّ است یعنی اگر دو بار طلاق دادید همچین تخییری حاصل می شود ولی «ف» یک معنای دیگری هست که خود ایشان هم در مورد فان طلّقها به همان معنا گرفته است «ف» را. «ف» این است که مراد توضیح عبارت قبلی است. یعنی تفصیل شئون

الطلاق مرّتان معنایش این است که طلاقی که مرد در آن حق رجوع دارد دو بار است. حق رجوع یعنی چه یعنی مرد می تواند مراجعه کند می تواند مراجعه نکند. این که می تواند مراجعه کند یا مراجعه نکند این را آیه توضیح می دهد که این جور نیست که هر جور دلش بخواهد بتواند مراجعه کند. اگر می خواهد مراجعه کند باید امساک بمعروف باشد. اگر می خواهد مراجعه نکند تسریح باحسان باید باشد. یعنی توضیح حق رجوعی هست که در الطّلاق مرّتان وجود دارد. بنابراین این می تواند همان معنایی باشد که آقایان مطرح کرده اند. این که «ف» را حتما به معنای «ف» تفریع به آن معنایی که مرحوم علامه طباطبایی معنا می کنند و یک شرط در نظر می گیریند و یک جزای شرط در نظر می گیرند با آن تفسیری که البته ما کردیم در کلام ایشان این به اصطلاح کافی نیست این مقدار استدلال برای اثباتش البته یک بحث هایی دارد بعدا عرض می کنم. دوباره بر میگردیم به این «ف» و نحوه «ف» و اینها به آنها مراجعه می کنیم. خب این یک بحث اجمالی. اما برویم روی بحثی که جسّاس مطرح کرده است. من حالا عبارت جسّاس را یادداشت کردم قسمتی از آن را می خوانم جسّاس می گوید که اما قوله دو تسریحٌ باحسان فقد قیل فیه وجهان. احدهما ان المراد به الثالثه. و روی عن النبی «ص» حدیثٌ غیر ثابت من طریق النقل و یردّه الظاهر ایضا و هو محدثنا به سلسله سندش را ذکر می کند تا می رسد به عن ابی رضین قال قال رجلٌ یا رسول الله اسمع الله یقول الطلاق مرتان فامساکٌ بمعروف أو تسریح باحسان می شنوم که خدا الطلاق مرتان را گفته است طلاق سوم کجا فأین ثالثا؟ قال التسریح باحسان. حالا این مطلبی که در این روایت هست کأنّه این مسلم بوده است که سه بار طلاق وجود دارد اما از کجا این مسلّم بوده است حالا یا خارجا مسلم بوده است که سه بار می شود طلاق داد یا اینکه از ذیل آیه فان طلّقها که ذیل ایه است از آن جا این مطلب را استفاده کرده است راوی. و این سؤال را مطرح کرده است.

و قد روی عن جماعه من السلف منهم السدی و الضحاک انّه ترکها حتی تنقضی عدتها و هذا التأویل اصحّ اذ لم یکن الخبر المروی عن النبی «ص» فی ذلک ثابتا. چون آ« خبر ثابت نیست ما به این تعویل دوم باید مراجعه کنیم. حالا همین جا عرض کنم که ما چون روایت های عامه را خیلی به آنها اعتماد نداریم خبر ها برای ما هم ثابت نیست. ولی ما بحث اخبار خاصه را باید مطرح کنیم که من یک مقداری اش را در جلسه قبل مطرح کردم مفصل ترش را بعد از اینکه بحث جساس و فخر رازی تمام شود دوباره بر می گردم در مورد روایات ما که در این مورد هست روایت را با دقت بیشتری نقل می کنم و در موردش صحبت می کنم. ذلک من وجوهٌ احدها وجه اول ان السائر المواضع الذی ذکره الله فیها عقیب الطلاق الامساک فانّما اراد به ترک الرجعه حتی تنقضی عدتها. منه قوله تعالی اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهنّ فامسکوهنّ بمعروفٍ أو سرحوهنّ بمعروف. و المراد لتسریح ترک الرجعه اذ معلومٌ انّه لم یرد فامسکوهنّ بمعروفٍ أو طلقوهنّ واحده اخری. و منه قوله تعالی فاذا بلغن اجلهنّ فامسکوهنّ بمعروفٍ أو فارغوهنّ بمعروفٍ که آیه دوم سوره طلاق است و لم یرد به ایقاعا مستقبلا و انما اراد به ترکها حتی تنقضی عدّتها.

خب ایشان وجوهی را که اینجا ذکر می کند یکی یکی من وجه ها را ذکر می کنم یک توضیحی بدهم و در موردش بحث کنم. جساس وجه اول می گوید که در سایر مواردی که در قرآن مشابه این آیه وارد شده است مراد از تسریح باحسان یا مشابه تسریح باحسان همین رها کردن زن و عدم مراجعه در ایّام عدّه هست تا این که عدّه سپری شود. دو تا آیه اذا طلّقتم النساء فبلغن اجلهنّ و فامسکوهنّ بمعروفٍ فاذا بلغ اجلهنّ فامسکوهنّ بمعروف أو فارغوهنّ بمعروف را در این دو تا را آورده است. اولا حالا در مورد این دو تا آیه اینجا چند تا بحث هست. یکی این که آیا واقعا این آیاتی که ایشان آورده است مراد از آن سرحوهنّ هم ترک رجعت هست یا نیست آنها را من خیلی وارد آن بحث نمی خو اهم بشوم. ممکن است ما آنها را هم بگوییم که معلوم نیست مراد این باشد ولی خیلی نمی خواهم وارد ان شوم می خواهم با پذیرش این که در این آیات مراد از به اصطلاح تسریح باحسان یا مشابهاتش ترک مراجعه تا انقضاء عده باشد. آیا از این آیات می توانیم آیه مورد بحث را حکمش را به دست بیاوریم یا خیر؟ ببینید از چند جهت به نظر می رسد که این قیاس مع الفارغ است. یک جهت این است که در آیه مورد بحث ما ممکن است ما بگوییم نکاتی وجود دارد که این نکات اقتضا می کند که مراد متفاوت باشد با این که ما یک آیه را با یک آیه دیگر مقایسه می کنیم باید از همه جهات این آیات مثل هم باشد. بنابراین ممکن است بگوییم در ایه ما نحن فیه یک نکاتی است حالا این نکات را بعدا در موردش صحبت می کنیم و این نکاتی در آیه ما نحن فیه هست آن نکات اقتضا می کند که مراد طلاق ثالثه باشد. این یک نکته. نکته دوم این است که در هر دو این آیاتی که خوانده است فامساک بمعروف أو تسریح باحسان جزای یک شرط قرار گرفته است. شرطی هست که در آن یک شرطی قرار گرفته است می گوید اگر طلاق دادید نزدیک پایان عدّه شد فامساکٌ بمعروف أو تسریح باحسان. هر دو آیات این قید را دارد. ممکن است این ویژگی هایی که در این آیات هست این ویژگی ها این مفادی را که ایشان می خواهد بگوید آورده باشد. توضیح و ذلک این است که ببینید این آیه شریفه می گوید اذا این دو آیه ای که جساس آورده است فرض کرده است که اولا طلاق انجام شده است و ثانیا زن در حال عدّه است دارد عدّه اش سپری می شود. ممکن است بگوییم در این جایی که بحث عده را صریحا در آیه ذکر کرده است و اینکه دارد عده سپری می شود وقتی این جا دو تا عدل تخییری را ذکر می کنند یعنی این دو تا عدل تخییری مربوط به این پایان گرفتن عدّه است. یعنی چون دارد عده پایان می گیرد می گوید شما در ارتباط با این عدّه ای که دارد سپری می شود دو تا کار می توانید بکنید. یک کار این می توانید بکنید که امساک بمعروف کنید می توانید امساک بمعروف نکنید تسریحٌ باحسان کنید. آن بلغن اجلهنّ، ان قطعه ای که در هر دو آیه به آن قطعه اشاره شده است این می تواند آن مفادی را که شما از ایه فهمیدید فهمانده باشد و در آیه الطلاق مرّتان همچین چیزی نیست. بنابراین قیاس این دو تا قیاس مع الفارغ است. علاوه بر این که در هر دو اینها آن جزای شرط قرار گرفته شده است یعنی ان طلقتموهنّ و آن تطلیقی که قبلش ذکر شده است تطلیق مطلق است. نگفته است طلاق اول طلاق دوم. هم طلاق اول می تواند باشد هم طلاق دوم می تو اند باشد. اطلاق قضیه اقتضا می کند که هر بار طلاق دادید و عده اش داشت پایان پیدا می کرد، این تخییر بین امساکٌ بمعروف أو تسریح باحسان وجود دارد. ولی در آیه ما نحن فیه اگر هم شرطی مقدّر بگیریم شرط را باید ان طلقتموهنّ مرّتین بگیریم. قید مرّتین را هم در شرط باید بگیریم. همچنان که در توضیح کلام علامه طباطبایی ذکر کردم. آن وقت لازمه «ف» تفریع این شود که ناظر به چیزی باشد که بعد از طلاق دوم این تخییر می آید. بنابراین این دو آیه اصلا به هم ربطی ندارند. نباید به وسیله آنها این آیه مورد بحث را توضیح داد. این یک نکته ای هم در مورد آن فارغوهنّ بمعروفٍ هست. آن این است که ممکن است مراد از تسریح با مفارغت فرق داشته باشد. ما در جلسه قبل هم اشاره کردیم بعد هم این را باز به آن تکیه می کنم که تسریح از مجموع آیاتی که در مورد تطلیق وجود دارد ممکن است این برداشت را بکنیم که مراد از تسریح، رها کردن بی بازگشت هست. نه مطلق رها کردن. رها کردنی که در آن بازگشتی مطرح نیست. من یک بار دیگر بعضی از آیاتی که قبلا خواندم را یک بار دیگر تکرار کنم در سوره احزاب دو بار کلمه تسریح به کار رفته است و بعید نیست در هر دو یکیش که خب روشن است که بدون بازگشت است و یکی دیگر هم از روایات بعضی از کلمات مفسرین استفاده می شود که آن هم بدون بازگشت است. آن آیه در مورد احزاب سوره 28

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً

در روایات یک قدری مورد اختلاف هست روایات از بعضی از روایات استفاده می شود که این زن ها که مخیّر می شدند اگر زن ها اختیار می کردند طلاق را این طلاقش طلاق باعن بوده است. طلاقی که

اختیار یک تخییری هست که فقط حق اختصاصی پیغمبر بوده است. پیغمبر زن های خود را مخیر می کرده است که اگر خواستید خود را مطلّقه کنید به اصطلاح این طلاقی که به درخواست زن های پیغمبر انجام می شده است که طلاق تخییری هست که از اختصاصات نبی هست از بعضی از روایات استفاده می شود که این طلاق باعن است. از نمی دانم حالا چطوری بوده است یا از پیغمبر یا

سؤال:

پاسخ: نه نه آن اختیار طلاق که می دادند پیغمبر آنها را رها می کرده است. اسرحکنّ سراحا جمیلا ممکن است مراد از اسرحکنّ آن چیز تکوینی پیغمبر هست یعنی آنها وقتی اختیار می کردند طلاق را این خود به خود علقه زوجیّت از بین می رفته است و پیغمبر آنها را رها می کرده است رها کردن بی بازگشت. تسریح را توجه فرمایید من نمی خواهم بگویم تسریح مراد تسریح تشریعی است. می خواهم بگویم تسریح یک معنای عامی دارد. تسریح یعنی شخص کاری کند که زن رها شود و دیگر خودش به او رجوع نکند نتواند رجوع کند. یک همچین مفهومی این تسریح چند تا مصداق دارد. یک مصداق آن جایی که زن خودش را اختیار می کند در به اصطلاح تخییری که در مورد زن های نبی هست وقتی زن خودش را اختیار می کند پیغمبر این رها کردنی که نسبت به زن ها دارد که رها کردن تکوینی هست نه رها کردن تشریعی. این یک رها کردن بی بازگشت است. چون طلاق طلاق باعن است تخییری که آنها انجام داده اند بی بازگشت است. یک جور دیگر این است که تسریحی که بعد از تمام شدن عدّه أو فارغوهنّ بمعروفٍ وقتی عده تمام شد آن رها کردنی که شوهر انجام می دهد که رها کردن آ« هم تکوینی است.

سؤال:

پاسخ: نه ممکن است اصلا تسریح به معنای ره کردن بی بازگشت باشد. این را می خواهم بگویم که اگر تسریح به معنای رها شدن بی بازگشت باشد، رها شدن بی بازگشت باشد آن وقت یک نکته ای که وجود دارد این که در

سؤال:

پاسخ: نه ببینید شما یک موقعی کاری می کنید تکوینا

نه کار تکوینی ای انجام می دهید که آن کار تکوینی سبب می شود که زن رها شود بدون این که بتوانید شما به آن رجوع کنید. یا رجوعی در موردش مطرح باشد. اگر مرد در حال عدّه به زن مراجعه نکند. خود همین عدم مراجعه می تواند مصداقی از این تسریح باحسانٍ باشد. تسریح باشد. یعنی چون باعث می شود که زن تکوینا از حباله زوجیّت مرد خارج شود بدون این که مرد بتواند برگردد. بینونت حاصل می شود بعد از عده دیگر. یعنی عدم رجوع در ایّام عدّه مصداق تسریح است. این یک. طلاق دادنی که طلاق باعن است. طلاق قبل از دخول. آن هم مصداق تسریح است. یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهنّ فما لکم علیهنّ من عدهٍ تعتدّونها فمتعوهنّ و سرحوهنّ سراحا جمیلا. این حالا سرحوهنّ مراد چیست؟ مراد آن تسریح بعد از طلاق هست یا سرحوهنّ سراحا جمیلا خود همان طلاق است؟ شاید بیشتر متناسب با این باشد که مراد تسریح تکوینی باشد بعد از آن اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتمهونّ من قبل ان تمسّوهنّ فما لکم علیهنّ من عده تعتدّونها این این فتمعوهنّ و سرحوهنّ سراحا جمیلا این «ف» یک موقع مراد از این «ف» تفریع است؟ زمانی است؟ یعنی بعد از زمان متعه به دو بدهید تکوینا رها کنید. یک موقعی این «ف» همین «ف» تفصیلیه است که من عرض می کنم. توضیح آن مورد قبل است. می گوید گار زنان را نکاح کردید بعد طلاق دادید اینها عده ندارند. اینها را متعه به آنها بدهید طلاقشان بدهید که بروند. آن هر دو جورش این سرحوهنّ می تو اند اینجا معنا شود آن فاذا بلغن اجلهنّ فامسکوهنّ بمعروفٍ أو فارغوهنّ بمعروفٍ هم می تواند ناظر به این معنا باشد. عرض کنم خدمت شما که خود تسریحٍ یک معنای عامی دارد. معنایی دارد ممکن است معنای عام نداشته باشد تسریح بی بازگشت باشد. با فارغوهنّ خیلی نمی شود آنها را مقایسه کرد. البته در خصوص آن فارغوهنّ بمعروفٍ در خصوص آن مورد چون بلغن اجلهنّ هست مراد بی بازگشت هست ولی می خواهم بگویم که از کلمه تسریح اگر مراد رها کردن بی بازگشت باشد، اگر یک همچین معنایی داشته باشد مجرد این که در یک مورد دیگر فارغو8هنّ به یک معنایی باشد از فارغوهنّ نمی شود معنای تسریح را به دست اورد که مراد از تسریح چیست. این دو را باید از هم جدا کرد که بین فارغوهنّ و سرحوهنّ ممکن است معنایش فرق داشته باشد. بنابراین خلاصه عرض من این است که بین دو تا آیه ای که جسّاس ذکر کرده است و آیه مورد بحث ما تفاوت هایی هست. هم آیه حالا یک نکات دیگری در آیه هست که بعدا عرض می کنم. هم آیه مورد بحث ما به دلیل این که متعقّب به الطّلاق مرّتان هست ممکن است این «ف» معنایش متفاوت شود هم به دلیل این که در آن آیاتی که ذکر کرده است بلغن اجلهنّ دارد. هر دو آیه یک قید و قیوداتی دارد که اینها را از هم دیگر جدا می کند. حالا آن عرض کنم خدمت شما حالا آن را در موردش صحبت می کنیم که آن چگونه آن یک توضیحی دارد که بعدا یک بار دیگر بر می گردم در موردش توضیح می دهم. در مورد «ف» تفریع اش را یک نکته ای هست که بعدا عرض می کنم. بنابراین این آیه را باید جدا کرد از آن دو آیه. این آیه خودش یک هویت مستقل دارد و باید مستقل بحثش کرد که نکاتی که در این آیه است با نکات آن دو تا آیه متفاوت است و نمی شود اینها را قیاس کرد. این وجه اول. وجه دوم این که جساس ذکر کرده است الجهت الاخری انّ ثالثه مذکورهٌ فی نسب الخطاب فی قوله تعالی فان طلّقها فلا تحلّ له من بعد حتی تنکح زوجا غیره. فاذا کانت الثالثه مذکورهٌ فی صدر هذا الخطاب مفیده للبینونه الموجب للتحریم الا بعد زوجٍ وجب حمل قوله تعالی أو تسریح باحسان علی فائده المجدده و هی وقوع البینونه بالاثنین بعد انقضاء العده. ایشان می گوید که طلاق سوم را آیه بعدی متذکرش شده است. برای این که این آیه معنای چیز جدیدی داشته باشد این را باید مرادش را بگیریم که در حین طلاق در حین ترک المراجعه برای این که تسریحٍ باحسان ایفایی داشته باشد باید این را به این معنا بگیریم. ببینیم این تا چه حد این معنا که ایشان می گوید درست است. اولا اینجا چند ن کته وجود دارد البته یک نکته ای قبل از آن عرض کنم شبیه همین اشکال را در لابه لای کلام فخر رازی هم به آن اشاره شده است. می گوید که در ضمن بحث می گوید که اگر مراد از تسریح باحسان طلاق ثالث باشد لزم منه التکریر فی ذکر الطلاق. اشاره به همین که أو طلّقها فلا تحلّ له این می شود تکراری. و برای این که... للکلام عن التکرار ما باید این را بگوییم که یک معنای جدیدی دارد. خب در مورد این مطلب چند نکته است. اولا این تکراری که مطرح می کند این جور نیست که هر جور تکرار نامطلوب باشد. آن مطلبی که مرحوم علامه طباطبایی هم اشاره کردند بیانا التفصیلیا للتسریح بعد البیان الاجمالی. خود تفصیل بعد از اعمال یکی از نکات بلاغی هست که اول به صورت ملخّص ذکر کنند بعد تفصیل دهند. بنابراین هیچ نکته چیزی نیست به خصوص بحثی که در مورد الطلاق مرّتان فامساکٌ بمعروف أو تسریحٌ باحسان اصل این که شما اگر کسی طلاق سوم را گفت دیگر شما حق طلاق سوم را دارید. اما حالا احکام طلاق سوم چیست؟ بعد از این طلاق سوم بدون مراجعه این که این طلاق سوم طلاق باعن است چون در مورد طلاقی که طلاق طلاقی هست که در ایّام عده اش دیگر نمی شود رجوع کرد. طلاق رجعی نیست طلاق باعن است. این را خب از «م تفریع استفاده میشود از الطلاق مرتان استفاده می شود اما این نکته که عرض کنم خدمت شما حقّ ازدواجش آیا این بینونتش حرمتش ابدی دائمی است یا حرمت موقّتی است اینها را می گوید باید آیه بعد بیان کند. اصل این که این یک طلاق باعن هست را تسریح باحسان می تواند بیان کرده باشد و نحوه بینونت که آیا بینونتش بینونت دائمی هست یا بینونت موقتی هست و بالمحلل این بینونت تبدیل می شود به جواز ازدواج مجدد اینها را خب آیه بعد بیان می کند. این هیچ این که بگوییم فایده مجدد ندارد نه خیلی فایده درست و درمان دارد تفصیل بعد از اجمال خودش یکی از نکات بلاغی است. این اولا. ثانیا حالا بیاییم ببینیم این معنایی که ایشان کرده است که می خواهد بگوید که طبق این معنا آیه مفاد جدید ندارد ببینیم آیا همین جور است؟ من یک بار دیگر برگردم ایه را بخوانم ملاحظه فرمایید معنایی که اقایان معنا کرده اند آیه تکرار شده است تکرارر که هیچ چیزش وجه ندارد حالا می خوانم ببینید در ایه قبل این بود المطلّقات یتربّثن بانفسهنّ ثلاثه قروء و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ ان کنّ یؤمن بالله و الیوم الآخر و بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک ان ارادوا اصلاحا. در ایام عده بعوله حق ردع دارند به شرطی که تصمیم به اصلاح داشته ب اشند. حق رد مقیّد به اصلاح را دارند. فامساکٌ بمعروف اگر مراد این باشد که در ایام عده حق دارند مراجعه کنند ولی این مراجعه شان ب اید به قصد اصلاح باشد. خب همان فامساکٌ بمعروف همین می شود دیگر چیز جدیدی نمی شود. همان مفادی که قبلا ذکر کرده است تازه ان ارادوا اصلاحا هم می خواهد بگوید که می توانند رجوع کنند احقّ بردهنّ حق دو تا شقّ دارد یعنی هم می توانند رجوع کنند هم می توانند رجوع نکنند. اگر می خواهند رجوع کنند باید به قصد اصلاح رجوع کنند. به قصد اضرار نباید رجوع کنند. پس باید امساکٍ بمعروف داشته باشد. این فامساکٌ بمعروف که بعدا در این آیه ذکر کرده است این دیگر چیست؟ آیه بعدی باز آیه حالا این یک نکته ای هم وجود دارد که این است که حالا در آن آیه شریفه تفصیل بعد از اجمال ذکر شده است خب عیب ندارد خودش نکته ای است ولی این آیه قبلا خودش کامل مطلب ذکر شده است دوباره بخواهد این را تکرار کردن چه وجهی برای این تکرار وجود دارد؟ این یک نکته. نکته دوم او تسریحٌ باحسان این قید باحسان برای چیست؟ قید باحسان. یک موقعی قید باحسان می خواهد این مطلب را اشاره کند که اگر شما می خواهید رهایش کنید این رها کردن زن باید یک معنا تسریحٌ باحسان این است که مراد از این احسان این است که شما زن را که می خواهید رها کنید دیگر باید برود سراغ کار خودش. دیگر حق ندارید بعد از اینکه زن مراجعه کرد دوباره برایش تعیین تکلیف کنید. یعنی همان نکته ای که در آیات دیگر به آن اشاره کرده است.

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ

می گوید اگر زن را مرد طلاق داد. عده تمام شد بعد از این که عده تمام شد شما دیگر حق ندارید که دیگر زن اختیارش با خودش هست. می خواهد برگردد به زندگی سابقش می خواهد برنگردد امثال اینها او اختیار دارد. حق ندارید زن را منع کنید برای بازگشت به زندگی سابق. چون چیزی هست در ذیل آن آیه می گویند کسی خواهرش در ازدواج کسی بود و آن را طلاق داد و عده اش تمام شد و بعد شوهر سابق آمد و با او صحبت کرد و گفت برگرد به خانه و او هم حاضر شد و قرار شد ازدواج مجدد د اشته باشند. برادر شوهر سابق گفت غلط کرده است این خواهر ما را طلاق داده است در ایام عده هم مراجعه نکرده است بعد که تمام شد حالا آمده است؟ من نمی گذارم بین اینها دوباره عقد سر بگیرد و امثال اینها. می گویند این آیه نازل شد که شما چه کاره اید خودشان می خواهند بروند سر زندگی خودشان خب أو تسریح باحسان اگر مراد این باشد که عرض کنم خدمت شما امساک بمعروف حالا البته تسریح باحسان این که احسان بودن هم

سؤال:

پاسخ: مثلا به آنجا بزنیم. تسریحٌ باحسان یعنی رهایش کند بدون این که حالا نمی دانم تسریح باحسان این نکته ای که هست آن باحسان هم مربوط به خود شوهره نیست. مربوط به دیگران است. یعنی دیگران حق ند ارند این وسط دخالت کنند.

سؤال:

پاسخ: چیز نه اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهنّ می گویند مراد از طلقتم النساء ناظر به اولیا است. می گویند اولیا این زن مراد شوهر نیست. طلقتم النساء یعنی اگر کأنّه یک طلاق توافقی ایجاد شد با توافق بین شوهر و ولی زن این طلاق انجام شد. این طلاق که انجام شد بعد از او دیگر حق چیز ندارد. حالا من غرضم این است که حالا این تسریحٌ باحسان این باحسانش را چطوری معنا می کنید؟ یک جور این است که حالا زورکی همان تسریح باحسان را به همان معنایی که آن جا فلا تعزلوهنّ معنا کردید. کأنّه همان طلاقی را که اول هم داده شده است با توافق ولی در نظر گرفته شده است. چون با توافق ولی است آو تسریح باحسان هم یعنی این که شوهره رها کند دیگران هم دیگر دخالت نکنند. دیگران این دیگر این جوری معنا کنیم تسریحٌ باحسان را. اگر این جوری معنا کنیم که صرف نظر از این که چقدر این معنا درست است تکلّف بار هست یا نیست باز هم اگر این معنا را هم نگیرید تسریحٌ باحسان باحسان را به چه معنا می گیرید؟ این که شما یک موقعی تسریح غاست یعنی مراجعه نمی کنید تسریح باحسان این چیست این قید باحسان که اینجا هست

سؤال:

پاسخ: آن اگر مراد آن باشد که یک چیزی به آنها بدهید و مثلا سرحوهنّ سراحا جمیلا می گوید اشاره به عرض کنم این خلاصه این که قید باحسان یک نکته ای در این آیه هست که این باحسان چه را می خواهد ناظر به چه نکته ای است. باید یک مقداری روی این دقت کرد.

سؤال:

پاسخ: آن را بعد صحبت می کنم که اگر مراد آن جمله بعد باشد که جمله بعد می خواهد توضیح دهد باید مراد طلاق ثالث باشد. این چیزی است که من بعدا در موردش توضیح میدهم. اینها همه مقدمه بود برای اینکه برسیم به آن جمله بعد که ممکن است آن را توضیح دهم حالا من بعدا در مورد آن جمله بعد توضیح می دهم که ارتباط جمله بعد ارتباطش با این باحسانٍ چه خواهد بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد